



تطبیق فهرست
«حلقات شهید صدر»

حلقه اول

استخراج فیش‌ها، ترجمه، تنظیم فهرست و تطبیق با مبنا:
سید مهدی موشح

تابستان ۱۳۸۱

مقدمه

آن چه که حضرت استاد - اعلی الله مقامه الشریف - به عنوان علم اصول فقه احکام حکومتی تأسیس، تحدید و تبویب نموده اند، بر صاحبان بصیرت و درایت و سالکان طریقت تفقه و فقاہت و پرندگان آسمان تعبّد و عبودیت پوشیده و پنهان نباشد که از جایگاهی رفیع و مقامی اعلی و رتبه ای برتر از آن چه که اکنون به عنوان علم اصول در زبان مردمان قوم می گردد و برون می تراود و خود می نماید برخوردار است. عظمتی که رفعتش لرزه بر اندام دشمنان دین و شریعت و ولایت می اندازد و هیبتش دوستان را در برابر قدرت مدیریت متکی به عصمت، در ولایت تکوین و تاریخ و اجتماع به تعظیم و تکریم و تخیّش حضرت احدیّت و امی دارد. و تفقه، این تنها طریق سلوک شیعه در جهت نیل به مقاصد و مصالح و نیّات شارع مقدّس، تنها با این ابزار بدیع و روش نوین و منطق حجّیّت است که به عرصه ی رفتار بشری و عینیّت خارجی و عمل اجتماعی سریان می یابد و عدل و ظلم را در صحنه ی حکومت در اختیار و در تحت فرمان خود می گیرد.

استاد که رضوان خدا بر او باد، با تکیه به عقل سراسر تعبّد خویش با تأسیس تئوری «عقل متعبّد» گستره ی جدیدی را فرا روی علوم و معارف بشری گشود و زلزله ی تفکّر ایشان همه ی شوره زارهای علوم مادّی را ویران ساخت و شهری نو بر خرابه های تمدّن غرب بنا نمود، شهری برای مسلمانان و مدینه ای برای عبادت و دهکده ای جهانی که از فراز آن نوای دلنشین «لا إله إلاّ الله» به گوش می رسد و شمیم ولایت میان جعبه ی جادوی هر خانه ای استشمام می شود و مؤمنین با هنر هفتم خویش یگانه خدای را عبادت می نمایند، همان جا که فتّآوری چهره ای وحیانی و روحانی از خود نشان خواهد داد.

برآنیم تا با تطبیق گفتار حضرت استاد رحمه الله با آن چه دیگران گفته اند و تکرّر گفتارشان ادبیّات عرف متخصّص اصولی را شکل داده است، امکانی پدید آوریم برای همه ی طالبان علم و خرد و همه ی مدّعیان اندیشه ورز و دانش پرور جهت آشنایی با کلام استاد و تمام کنیم حجّت را بر طالبان حجّت و یاران طریق حجّیّت، همانا مجاهدان راه فقاہت و مجتهدان پیرو شریعت، با تحلیل و نقد و نقض آن ادبیّات. و بدون تنزّل دادن اندیشه های استاد سعی در تفاهم با ایشان نماییم که این تنها روش تولید در منزلت تطبیق است.

روش کار

متن حاضر نتیجه‌ی بررسی و تحلیل متن حلقه اول از مجموعه‌ی گرانسنگ «دروش فی علم الاصول» تألیف محقق عالیقدر شهید صدر^۱ می‌باشد. این بررسی مرحله‌ی نخست از پژوهشی را شکل می‌دهد که به هدف تطبیق علم اصول فقه احکام حکومتی تأسیس استاد بزرگوار علامه سید منیرالدین حسینی^۲ با علم اصول موجود در فضای علمی حوزه‌های علمیه آغاز شده است. مراحل بعدی ان شاء الله با حلقه ثانی، ثالث و کفایه‌ی مرحوم آخوند خراسانی^۳ پیگیری خواهد شد.^۴

در صفحه‌ی بعد خواننده‌ی محترم با یک راهنمای مختصر و گویا مواجه خواهد شد که بیان‌گر مختصات جدولی است که در سیر سه ماه بحث پیوسته‌ای که با حمایت علمی جناب حجة الاسلام صدوق صورت پذیرفته به دست آمده است. این مباحثات منجر به ارائه‌ی تحلیلی اجمالی از ساختار حاکم بر علم اصول در نزد قوم شده و این تحلیل به عنوان پایگاهی جهت آغاز تفاهم مقبول همه‌ی حاضرین بحث قرار گرفت. همان‌گونه که مشاهده می‌شود بخش «نتایج» از این الگو حذف شده است، این حذف با توجه به هدف این پژوهش علت خاصی داشته است که در سطوح دیگری از پژوهش می‌بایست به آن پرداخته شود.

بعد از این راهنمایی، خواننده‌ی محترم می‌تواند فهرست حلقه‌ی اول را عیناً مطابق آنچه که در این کتاب به چاپ رسیده است ملاحظه نماید. هر کدام از فصول مشخص شده در این فهرست به طور کامل بررسی شده و عنوان تطبیقی هر فصل در جدول، در مقابل آن نوشته شده است. عناوینی از فهرست که در متن آن‌ها بیش از یک عنوان جدول به کار گرفته شده است با حرف «واو» که بین عناوین جدول آمده مشخص شده‌اند، مانند: «استناد عقلی و اسناد». بعضی از عناوین نیز از علم اصول خارج شده و به علت این که مربوط به علوم دیگری مانند کلام یا فقه می‌باشند به آن علوم ارجاع داده شده‌اند.

۱. و البته در همین زمان ما نحن فیه دوست عزیزم جناب آقای انجم شعاع در حال تحقیق و فیش برداری از کفایه الاصول می‌باشد.

بعد از اتمام این فهرست، خوانندگانی که کیفیت قرار گرفتن یک عنوان در جدول برایشان روشن نیست می‌توانند با مراجعه به فیش‌ها که به طور منظم بعد از فهرست قرار گرفته‌است علت درج آن عنوان در آن خانه از جدول را ملاحظه نمایند. کد فیش معادل کد فهرست در نظر گرفته شده‌است و کمک می‌نماید تا راحت‌تر فیش مربوطه پیدا شود. پاراگراف‌هایی که با علامت  آغاز شده‌اند توضیحاتی هستند که برای هر فیش نوشته‌ام و کمک به فهم بهتر محتوای آن فیش و جایگاهش در جدول می‌نمایند. در بعضی از فیش‌هایی که مشابهت‌هایی با هم داشته‌اند به ذکر یک توضیح مشترک قناعت نموده‌ام، این کار رسیدن به حاق مطلب را برای خواننده راحت‌تر نموده‌است به علاوه‌ی این که بسیار سعی کرده‌ام توضیحات خلاصه و گویا باشد و از اطاله‌ی کلام پرهیز نمایم. برای تهیه‌ی این فیش‌ها دقت و وسواس فراوانی صورت گرفته و حلقه اول که ۱۵۰ صفحه می‌باشد به طور کامل بررسی شده‌است. در حقیقت فیش‌های مذکور تمامی حلقه اول را خلاصه نموده‌است و می‌توان ادعا نمود خواندن آن‌ها معادل خواندن تمام حلقه‌ی اول می‌باشد منتها با اندکی اجمال که این اجمال نیز اساساً ملحوظ نظر خود مؤلف بوده‌است. و سعی کرده‌ام ترجمه‌ی روان و در عین حال دقیقی ارائه نمایم.

حلقات چاپ جامعه‌ی مدرسین مبنای شماره صفحات ذکر شده می‌باشد. امیدوارم این کار کوچک مرضی مولا و مقتدایم امام عصر روحی له الفداء قرار بگیرد و به امید ورود شیعیان به شهر بزرگ اسلام، شهری که سید ما، علامه سید منیرالدین، پی آن را ریخته است و ما را به سوی آن و اقامت و آرمیدن در آن دعوت نموده‌است.

والسلام علی من اتبع الهدی

سید مهدی موشح

جمادی الثانی سنه ۱۴۲۳

راهنمایی

اصول فقه

مبادی

- ضرورت، موضوع، هدف ۱ جلوگیری از تأویل
ضرورت، موضوع، هدف ۲ پرهیز از خطا
ضرورت، موضوع، هدف ۳ تکامل جهت تصرف

مبانی

- اَسناد منابع اجتهاد
اِسناد روش اِسناد
عرف استنادهای منتسب به عرف مردم به کمک امضای شارع
عقل استنادهای عقل محض به کمک امضای شارع
عقلا استنادهای سیره عقلا به کمک امضای شارع
اِسناد فهم از خطابات

— التمهيد:

١. التعريف بعلم الاصول
- ١/١. كلمة تمهيدية مبادئ ضرورت ١ و ٢
- ١/٢. تعريف علم الاصول مبادئ موضوع ١ و ٢
- ١/٣. موضوع علم الاصول مبادئ موضوع ١ و ٢
- ١/٤. علم الاصول منطق الفقه مبادئ ضرورت ٢
- ١/٥. أهمية علم الاصول في عملية الاستنباط مبادئ ضرورت ٢
- ١/٦. الاصول والفقه يمثلان النظرية والتطبيق مبادئ ضرورت ٢
- ١/٧. التفاعل بين الفكر الاصولي والفكر الفقهي مبادئ ضرورت ٣
٢. جواز عملية الاستنباط ● كلام
٣. الحكم الشرعي و تقسيمه (تعريف حكم شرعي) ● كلام
- ٣/١. تقسيم الحكم الى تكليفي و وضعي مباني استناد
- ٣/٢. أقسام الحكم التكليفي مباني استناد

— بحوث علم الاصول:

٤. تنوع البحث (يا به حكم می رسم یا خیر) مبادئ موضوع ٢
٥. العنصر المشترك بين النوعين (قطع در هر دو هست) مبادئ هدف ٢

— الادلة المحرزة:

٦. مبادئ عامة (به قطع برسيم یا خیر) مبادئ موضوع ٢
٧. تقسيم البحث (دلیل شرعی و دلیل عقلی) مبادئ موضوع ٢

— الدليل الشرعي:

الف. الدليل الشرعي اللفظي.....	مبانی استناد عرفی
۸. الدلالة	مبانی استناد عرفی
۸/۱. تمهید.....	(لزوم بحث از کیفیت و قواعد تفاهم) مبانی استناد عرفی
۸/۲. ما هو الوضع والعلاقة اللغوية؟.....	مبانی استناد عرفی
۸/۳. ما هو الاستعمال؟.....	مبانی استناد عرفی
۸/۴. الحقيقة والمجاز.....	مبانی استناد عرفی
۸/۵. قد ينقلب المجاز حقيقة.....	مبانی استناد عرفی
۸/۶. تصنيف اللغة إلى معاني اسمية وحرفية.....	مبانی استناد عرفی
۸/۷. هيئة الجملة.....	مبانی استناد عرفی
۸/۸. الجملة التامة والجملة الناقصة.....	مبانی استناد عرفی
۸/۹. المدلول اللغوي والمدلول التصديقي.....	مبانی استناد عرفی
۸/۱۰. الجملة الخبرية والجملة الانشائية.....	مبانی استناد عرفی
۸/۱۱. الدلالات التي يبحث عنها علم الاصول.....	مبانی استناد عرفی
۸/۱۱/۱. صيغة الامر.....	مبانی استناد عرفی
۸/۱۱/۲. صيغة النهي.....	مبانی استناد عرفی
۸/۱۱/۳. الإطلاق.....	مبانی استناد عرفی
۸/۱۱/۴. أدوات العموم.....	مبانی استناد عرفی
۸/۱۱/۵. أداة الشرط.....	مبانی استناد عرفی
۹. حجیة الظهور.....	مبانی استناد عرفی
۹/۱. تطبيقات حجیة الظهور على الأدلة اللفظية.....	مبانی استناد عرفی
۹/۲. القرينة المتصلة والمنفصلة.....	مبانی استناد عرفی
۱۰. إثبات الصدور.....	مبانی استناد عقلی و عقلانی و إسناد
ب. الدليل الشرعي غير اللفظي.....	مبانی استناد عقلانی

— الدليل العقلي:

١١. دراسة العلاقات العقلية مباني استناد عقلي
١٢. تقسيم البحث (انواع رابطتها) مباني استناد عقلي
١٣. العلاقات القائمة بين نفس الأحكام مباني استناد عقلي
- ١٣/١. علاقة التضاد بين الوجوب والحرمة مباني استناد عقلي
- ١٣/٢. هل تستلزم الحرمة البطلان؟ مباني استناد عقلي
١٤. العلاقات القائمة بين الحكم وموضوعه مباني استناد عقلي
- ١٤/١. الجعل والفعليّة مباني استناد عقلي
- ١٤/٢. موضوع الحكم مباني استناد عقلي
١٥. العلاقات القائمة بين الحكم ومتعلّقه مباني استناد عقلي
١٦. العلاقات القائمة بين الحكم والمقدّمات مباني استناد عقلي
١٧. العلاقات القائمة في داخل الحكم الواحد مباني استناد عقلي

— الاصول العملية:

١٨. القاعدة العمليّة الأساسيّة (شك ونبود دليل) • كلام
١٩. القاعدة العمليّة الثانويّة (برائت شرعي) مباني إسناد
٢٠. قاعدة منجزية العلم الإجمالي (علم به اجمال و شك در تفصيل) مباني استناد عقلي
- ٢٠/١. منجزية العلم الاجمالي مباني استناد عقلي
- ٢٠/٢. انحلال العلم الاجمالي مباني استناد عقلي
- ٢٠/٣. موارد التردد (شك حتّى در بود يا نبود علم اجمالي) مباني استناد عقلي
٢١. الاستصحاب (حكم شارع به عدم توجه به شك بعد از يقين) مباني إسناد
- ٢١/١. الحالة السابقة المتيقّنة مباني إسناد
- ٢١/٢. الشك في البقاء مباني إسناد
- ٢١/٣. وحدة الموضوع في الاستصحاب مباني استناد عقلي

— تعارض الأدلة:

٢٢. التعارض بين الأدلة المحرزة: مباني استناد عقلي
- ٢٢/١. حالة التعارض بين دليلين لفظيين مباني استناد عقلي و مباني إسناد
- ٢٢/٢. حالات التعارض الأخرى مباني استناد عقلي
٢٣. التعارض بين الاصول مباني استناد عقلي
٢٤. التعارض بين النوعين مباني استناد عقلي

دروس فی علم الأصول

۱/۱. بعد از آن که انسان به خدا و اسلام و شریعت ایمان آورد و دانست به خاطر بنده بودنش در مقابل امتثال احکام خداوند مسئول است، ملزم می شود رفتار خود را در بخش های مختلف زندگی هماهنگ با شریعت نماید... از این رو لازم است بر انسان تا تکلیف و وظیفه خود را مشخص کند. (ص ۴۱)

نهی منکران ضرورت علم اصول و تأکید بر ضرورت بودن این علم برای ممانعت از تأویل.

۱/۱. اگر احکام شریعت در هر واقعه ای واضح و روشن می بود، تعیین وظیفه مناسب در مقابل شارع امری آسان برای هر کسی می گشت و نیازی به بحث علمی و مطالعات گسترده نمی داشت، لکن عوامل زیادی... سبب عدم وضوح تعداد زیادی از احکام شریعت گردیده است. (ص ۴۱)

جلوگیری از خطا در تفقه ضرورت پدید آمدن علم اصول است.

۱/۲. فرایند استنباطی که در علم فقه صورت می پذیرد علی رغم تنوع و تعدّدش، در بعضی عناصر مشترک می باشد. وجود این عناصر مشترک وضع علم خاصی را جهت آماده سازی برای فقه می طلبد... بر این اساس می توان علم اصول را به «علم به عناصر مشترک در فرایند استنباط حکم شرعی» تعریف نمود. (ص ۴۲)

این علم با بررسی موضوع خود یعنی عناصر مشترک مانع تأویل و افتادن در خطا می گردد.

۱/۳. اگر تعریف ذکر شده را لحاظ نماییم، می توانیم بفهمیم که علم اصول در حقیقت دلیل های مشترک در علم فقه را برای اثبات دلیل بودنشان بررسی می کند. پس صحیح است بگوییم که موضوع علم اصول «ادله مشترکه» در عملیات استنباط است. (ص ۴۶)

این علم همان طور که گفته شد با بررسی عناصر مشترک استنباط مانع تأویل و افتادن در خطا می گردد.

۱/۴. علم منطق همان طور که می دانید فرایند تفکر را بررسی می نماید... به ما می آموزد چگونه مسیر استدلال را از این حیث که فرایندی فکری است بپیماییم تا استدلال ما صحیح باشد... علم

اصول از این ناحیه شبیه علم منطق است، غیر این که اصول تنها نوع خاصی از تفکر را بررسی می‌کند یعنی فرایند تفکر فقهی را. (ص ۴۶)

اصول از خطای در استنباط جلوگیری می‌نماید.

۱/۵. و بعد این مباحث نیاز نیست که بر ضرورت علم اصول تأکید نماییم... فقیه بدون علم اصول مواجه با نصوص و ادله‌ی پراکنده‌ای خواهد شد که قادر به استفاده و به کارگیری آن‌ها در فرایند استنباط نخواهد بود. (ص ۴۷)

جلوگیری از خطا در به کارگیری ادله در فقه ضرورت علم اصول است.

۱/۶. بررسی عناصر خاصه در فقه تنها یک فرایند جمع‌آوری نمی‌باشد بلکه مجالی است برای تطبیق نظریات اصولی و این تطبیق نیز دقت و تدبّر می‌خواهد و علم اصول تنها با مراعات کامل در تطبیق فقهی است که جلوی خطا را می‌گیرد. (ص ۴۹)

دانستن قواعد اصول به اضافی به کارگیری دقیق، مانع بروز خطا در استنباط می‌شود.

۱/۷. دانستیم که علم اصول نقش منطق را نسبت به علم فقه دارد و رابطی بین آن‌ها رابطی نظریه و تطبیق است، این رابطی عمیق می‌تواند تعامل موجود بین ذهنیت اصولی و ذهنیت فقهی را برای ما تفسیر نماید. (ص ۴۹)

توسعه‌ی فقه سبب توسعه‌ی موضوع علم اصول یعنی عناصر مشترکه شده و به تبع توسعه‌ی علم اصول را نتیجه می‌دهد و هم چنین توسعه‌ی علم اصول سبب افزایش قدرت فقیه در استنباط می‌گردد و در نتیجه علم فقه توسعه می‌یابد.

۲. از این جهت که علم اصول مرتبط با فرایند استنباط می‌باشد لازم است قبل از هر چیز موضوع‌گیری شریعت را در مقابل عملیات استنباط بدانیم، آیا شارع به کسی اجازه‌ی تدبّر در این موارد را داده است؟! (ص ۵۳)

این بحث خارج از علم اصول بوده و باید در علم کلام بررسی شود.

۳. دانستیم که علم اصول عناصر مشترک در فرایند استنباط حکم شرعی را بررسی می‌کند، به این جهت لازم است منظور از حکم شرعی را بیان نماییم. حکم شرعی قانون‌گذاری از طرف پروردگار متعال

است برای منظم نمودن زندگی انسان. (ص ۶۱)

علم اصول از حکم شرعی بحث نمی‌کند، این بحث مقدم بر بحث از استنباط و در نتیجه مقدم بر علم اصول است و طبیعتاً در علم کلام مورد بحث قرار می‌گیرد.

۳/۱. حکم شرعی یا مستقیماً به افعال انسان تعلق می‌گیرد که به آن حکم تکلیفی گویند و یا این که مستقیماً به رفتار و افعال او تعلق نمی‌گیرد بلکه وضعیت خاصی را تشریع می‌کند که این وضعیت خاص تأثیری در رفتار انسان می‌نهد و این قسم را حکم وضعی نامیده‌اند. (ص ۶۲)

از مباحث داخلی علم اصول است لکن چون برهان خود را بیان نمروده عرفی، عقلی یا عقلایی بودن این تقسیم روشن نیست.

۳/۲. حکم تکلیفی پنج نوع است: وجوب، استحباب، حرمت، کراهت و اباحه. (ص ۶۳)

این بحث نیز اصولی است ولی نوع آن مشخص نشده و به صورت اجمال مطرح گردیده است.

۴. هنگامی که فقیه با مسأله‌ای مواجه می‌شود از خود می‌پرسد: «حکم شرعی متعلق به این مسأله از چه نوعی است؟» و اگر دلیلی پیدا نمود که کاشف از نوع حکم شرعی بود (مثلاً وجوب یا حرمت و یا ... براساس آن دلیل استنباط می‌کند. لکن اگر چنین دلیل کاشفی پیدا نکرد سؤال دوم را از خود می‌پرسد: «قواعدی که تکلیف را در مقابل حکم شرعی مجهول مشخص می‌سازند کدامند؟» ... این دو نوع موضوع چون در علم اصول مطرح می‌شوند در هر دو فقط عناصر مشترکه مورد بحث‌اند. از این رو بحث اصولی دو بخش دارد: ادله محرز و اصول عملیه. (ص ۶۷)

با بیان تقسیمات موضوعی که علم اصول از آن بحث می‌کند، روش‌های جلوگیری از خطا در هر کدام را جداگانه اجمالاً مطرح می‌نماید.

۵. یک عنصر مشترک در هر دوی روش‌های گفته شده وجود دارد ... این عنصر «حجیت قطع» است ... فقیه و اصولی هر دو با بحث‌هایشان به دنبال این هدف هستند که علم (قطع) به نتیجه‌ی فقهی (یعنی تعیین تکلیف مکلف) یا نتیجه‌ی اصولی (یعنی عناصر مشترک) پیدا نمایند. بدون اعتراف به حجیت علم و قطع همه‌ی بحث‌های آنان عبث و بیهوده خواهد بود. (ص ۷۰)

هدف علم اصول در جلوگیری از خطا را تحلیل نموده و پی به لزوم حجیت قطع به عنوان شرط حصول این هدف برده‌اند.

۶. در میان ادله تنها آن‌هایی برای فقیه قابل استناد می‌باشند که یا قطعی باشند و یا اگر ناقص و ظنی

می‌باشند حجیت آن شرعاً توسط دلیل قطعی دیگری اثبات شده باشد. (ص ۷۳)

دقت بیش‌تر در موضوع علم اصول جهت جلوگیری از خطای فقیه در استنباط.

۷. دلیل، چه قطعی باشد و چه ظنّ معتبر، یا شرعی است یا عقلی (مانند وجوب شرعی مقدمه) و دلیل

شرعی یا لفظی است (کلام شارع در کتاب و سنت) و یا غیر لفظی (فعل و تقریر). (ص ۷۴)

تنقیه موضوع علم اصول جهت جلوگیری از خطای فقیه.

۸/۱. از این جهت که دلالت دلیل لفظی مرتبط با قواعد عمومی زبان است بهتر آن است که جهت آماده

شدن برای بحث از دلالات ادله‌ی لفظیه ابتدا به صورت اجمالی از کیفیت پیدایش این دلالت

بحث کنیم. (ص ۷۵)

۸/۲. در هر زبانی رابطه‌هایی بین مجموعه‌ای از الفاظ و مجموعه‌ای از معانی وجود دارد ... به گونه‌ای که

با تصوّر لفظ معنا هم فوراً تصوّر می‌شود، این اقتران را «دالت» می‌نامند ... سؤال اساسی این

است که این ارتباط چگونه پیدا شده است. (ص ۷۵)

۸/۳. بعد از وضع لفظ برای معنا، نوبت به استفاده از این ارتباط می‌رسد. اگر بخواهی معنای مورد نظر

شما به ذهن دیگری خطور کند می‌توانید آن لفظ را بگویید، مخاطب شما با شنیدن لفظ به معنای

آن منتقل خواهد شد. به خدمت گرفتن لفظ جهت رسیدن مخاطب به معنا را «استعمال» می‌نامند.

(ص ۸۰)

۸/۴. استعمال یا حقیقی است و یا مجازی. استعمال حقیقی به کارگیری لفظ در معنایی است که برای آن

وضع شده است ... و استعمال مجازی به کارگیری لفظ در معنای دیگری است که لفظ برای آن

وضع نگردیده است، لکن مشابهتی با معنای وضع شده دارد. (ص ۸۲)

۸/۵. اصولیون ملاحظه کرده‌اند که استعمال مجازی اگر چه در ابتدا نیاز به قرینه دارد ولی هنگامی که این

استعمال زیاد می‌شود ... لفظ وضع در معنای مجازی پیدا می‌کند و نیاز آن به قرینه مرتفع

می‌گردد. این حالت را «وضع تعینی» نامیده‌اند. (ص ۸۳)

۸/۶. لغات یا مستقلاً دارای معنا می‌باشند و یا تنها در ضمن کلام است که معنا پیدا می‌کنند. قسم نخست

را «معانی اسمیه» گویند و قسم دوم را «معانی حرفیه». (ص ۸۴)

۸/۷. هیئت جمله دلالت بر نوعی ربط می‌کند که کلمات به تنهایی آن معنا را نمی‌رسانند، این معنای

جمله یک معنای حرفی است. (ص ۸۵)

۸/۸. بعضی از جملات دلالت بر معنای کاملی می‌نمایند ... و بعضی دیگر ناقص بوده ... و در قوه‌ی کلمه

می‌باشند ... فرق این دو نوع جمله در ربطی است که بین مفردات برقرار می‌نمایند ... نسبت در

جمله ناقصه «اندماجیه» می‌باشد. (ص ۸۶)

۸/۹. جمله تامّه علاوه بر مدلول تصوّری (مدلول لغوی) دو مدلول تصدیقی نیز دارد: اراده استعمالیه

(یعنی متکلم با صدور کلام قصد القاء معنا داشته) و اراده جذّیه (یعنی غرض اصلی متکلم از بیان

جمله همان معنا بوده). (ص ۸۸)

۸/۱۰. جمله خبریه وضع شده است برای نسبت تامه‌ای که به خاطر حقیقت بودنش مورد نظر قرار گرفته

است و جمله انشائیه وضع برای نسبت تامه‌ای شده است که از جهت این که تحققش اراده شده

مورد نظر قرار گرفته است. (ص ۹۰)

همان طور که ملاحظه می‌شود، در این چند بحث اخیر نویسنده از مسائلی سخن می‌گوید که به عنوان

روشی در فهم خطابات شارع به کار می‌آیند، یعنی در تولید روش فهم متن باید از آن‌ها صحبت

می‌شد. این به معنای استنادی بودن این مباحث است. از طرف دیگر چون حجّت او بر این قواعد

«عرف» می‌باشد همگی در عنوان «مبانی استناد عرفی» جای می‌گیرند.

۸/۱۱. عناصری را که در این سطور بر شمردیم می‌توانیم به دو بخش عناصر مشترک عناصر مختص در

فرایند استنباط تقسیم نماییم. تنها عناصر مشترک از عناصر لغوی است که موضوع علم اصول

قرار می‌گیرند. (ص ۹۱)

✍️ تحدید موضوع علم اصول به عنوان روشی برای جلوگیری از خطای در فهم متن شارع.

۸/۱۱/۱. اصولیون قائل به دلالت صیغه فعل امر بر وجوب هستند ... این قول ما را برمی انگیزد که سؤال نماییم آیا این به معنای مترادف بودن صیغه امر با کلمه وجوب است؟! (ص ۹۳)

۸/۱۱/۲. اصولیون قائل به دلالت صیغه نهی بر حرمت هستند، لازم است همان طور که کیفیت دلالت صیغه امر بر وجوب را فهمیدیم کیفیت دلالت این صیغه بر حرمت را بنهیم. (ص ۹۵)

۸/۱۱/۳. چگونه ذکر کلمه بدون قید در کلام دلیل بر شمول آن بر همه مصادیقش است؟! ... ظاهر حال متکلم این است که در مقام بیان است و ... (ص ۹۷)

۸/۱۱/۴. دلالت کردن بر عموم به یکی از دو طریق ممکن می شود: سلب (همان اطلاق و نبود قید) و ایجاب (یعنی به کارگیری اداة عموم). (ص ۹۸)

۸/۱۱/۵. جمله شرطیه بین دو جمله ربط برقرار می نماید: جمله شرط و جمله جزاء. هر کدام از این دو جمله به سبب این ربط تبدیل به جمله ناقصه می گردند. (ص ۹۹)

۹. هنگامی که با یک دلیل شرعی مواجه می شویم فقط فهم مدلول تصویری لغوی مهم نیست بلکه باید مدلول تصدیقی نیز تفسیر شود تا بدانیم شارع از این کلام چه اراده نموده است. بسیار برخورد می شود که لفظ صلاحیت دلالات عرفی و لغوی فراوانی را دارد، چگونه می توانیم مراد متکلم را دریابیم. برای این منظور از دو ظهور کمک می گیریم: ظهور لفظ در مرحله دلالت تصویری و ظهور حال متکلم در این که آن چه را اراده کرده مطابق ظهور لفظ است. در اصول ثابت شده است که این ظهور حجّت است. (ص ۱۰۱)

۹/۱. تطبیق این ظهور در سه حالت: لفظ تنها یک معنای واحد داشته باشد، یا بیش از یک معنا داشته باشد که معنای مذکور هم سطح باشند، بیش از یک معنا داشته باشد لکن یک معنا به لفظ نزدیک تر باشد. (ص ۱۰۳)

۹/۲. قرینه متصله آن چیزی است که به کلمه‌ی دیگری متصل شده و ظهور آن کلمه را باطل نموده و معنای عام موجود در سیاق کلام را منصرف به وجهی نماید که متناسب با خودش باشد. گاهی نیز اتفاق می‌افتد که قرینه متصل به کلام نمی‌آید بلکه منفصل از آن می‌باشد که قرینه منفصله نامیده می‌شود. (ص ۱۰۶)

در این مباحث نیز با استفاده از درک عرفی، سعی شده است قواعدی در تولید روش فهم کلام شارع و جلوگیری از خطا تدوین شود.

۱۰. برای آن که بتوانیم با کلام به عنوان دلیل شرعی برخورد نماییم ناگزیر می‌باشیم صدور آن را از طرف معصوم علیه السلام اثبات نماییم و این مطلب به یکی از این روش‌ها صورت می‌پذیرد: تواتر (تعداد زیادی از روایان آن را نقل نموده باشند به حدی که یقین به حصول کلام پیدا شود)، اجماع (تعداد کثیری از فقها به آن فتوا داده باشند که کشف از وجود دلیل لفظی می‌کند)، سیره متشرعه (رفتار عموم متدینین عصر معصوم علیه السلام که کشف از موافقت معصوم علیه السلام می‌کند) و خبر واحد ثقة (خبری که مفید یقین نیست لکن شارع امر کرده است به تبعیت از خبر ثقة). (ص ۱۰۷)

تواتر را با توجه به استدلال ارائه شده می‌توان «عقلایی» دانست زیرا عقلا احتمال کذب در خبر را نمی‌دهند در حالی که عقل احتمال آن را محال نمی‌داند. اجماع و سیره متشرعه نیز کاشفیت خود را از حکم عقل گرفته‌اند فلذا «عقلی» دانسته شده‌اند. این‌ها جملگی از روش‌های فهم کلام شارع می‌باشند یعنی استنادی‌اند ولی خبر واحد ثقة چون از فقه بیرون آمده و خود مستند به روایات شده مربوط به فقه الاستنباط بوده و اسنادی می‌باشد.

ب. هر آن چه که از معصوم علیه السلام صادر شده و دلالتی بر حکم شرعی دارد ولی از سنخ کلام نمی‌باشد. (ص ۱۱۱)

این نیز روشی است در وصول به نظرات و منویات شارع یعنی استنادی است. به نظر می‌رسد حاکم به این که هر کس در مقابل عملی سکوت اختیار کرد با آن موافق است و آن را تأیید می‌نماید «عقلا» باشند و همین طور این مطلب که هر کس هر کاری را که انجام دهد با آن مخالف نیست.

۱۱. هنگامی که عقل روابط بین اشیاء را بررسی می‌کند به شناخت انواع مختلفی از روابط دست می‌یابد ... و بعد از درک این روابط عقل می‌تواند از آن‌ها جهت کشف وجود یا عدم وجود یک شیء

استفاده نماید، از طریق رابطه‌ی تضادّ می‌تواند نبود شیء را از بود ضدّ آن کشف نماید. از طریق رابطه‌ی تلازم بین سبب و مسبّب می‌تواند وجود شیء را کشف نماید هنگامی که پی به وجود سبب آن برد و از طریق رابطه‌ی تقدّم و تأخّر عقل می‌تواند نبود شیء متأخّر را در صورت نبود متقدّم کشف نماید ... همان‌گونه که عقل این روابط را بین اشیاء درک می‌نماید ... می‌تواند روابط موجود بین احکام را نیز درک نماید و از آن‌ها برای کشف بود یا نبود حکم استفاده کند ... مثلاً با رابطه‌ی تضاد حکم دهد که با بودن حکم حرمت و جوب نفی می‌شود ... از این رو از وظایف علم اصول است که این روابط در عالم احکام را بررسی نماید با این عنوان که این روابط قضایای عقلی‌ای هستند که صلاحیت عنصر مشترک بودن در فرایند استنباط را دارا می‌باشند. (ص ۱۱۴)

۱۲. شش نوع رابطه در عالم تشریع یافت می‌شود: ملازمه‌ی بین دو حکم، ملازمه‌ی بین حکم و موضوعش، ملازمه‌ی بین حکم و متعلّقش، ملازمه‌ی بین حکم و مقدّماتش، ملازمه‌های داخل یک حکم و ملازمه‌ی بین حکم و چیزهایی خارج از خودش. (ص ۱۱۵)

۱۳. فعل واحد محال است که به وجوب و حرمت با هم متّصف شود. زیرا بین آن دو رابطه‌ی تضاد وجود دارد ... لکن بین حرمت و صحّت تضاد نیست و محال نمی‌باشد که فعلی در آن واحد به هر دو متّصف گردد. (ص ۱۱۶)

۱۴. فعلیّه حکم متوقّف بر فعلیّه موضوع آن حکم است ... به حکم این ملازمه بین حکم و موضوع آن، حکم به لحاظ رتبه متأخّر از موضوعش می‌باشد همان‌گونه که هر مسبّبی متأخّر رتبی از سببش است. (ص ۱۲۲)

۱۴/۱. هنگامی که شریعت حکم به وجوب حج بر مستطیع نمود ... وجوب حج حکم ثابتی در شریعت می‌گردد ... و هنگامی که یکی از افراد مستطیع شود وجوب به او متوجّه می‌گردد و نسبت به او ثابت می‌شود. بر این اساس می‌بینیم که برای این حکم دو ثبوت وجود دارد: یکی ثبوت حکم در شریعت (جعل حکم) و دیگری ثبوت آن نسبت به این فرد یا فرد دیگر (فعلیّه حکم). (ص ۱۱۹)

۱۴/۲. موضوع حکم اصطلاحی اصولی است که از آن مجموع اشیائی اراده می‌شود که فعلیّه حکم متوقّف بر آن‌ها است. (ص ۱۲۱)

۱۵. متعلق حکم آن چیزی است که به سبب حکم ایجاد می‌شود... مکلف اگر روزه می‌گیرد به خاطر وجوب «صوم» است (وجوب به صوم تعلق گرفته است)... حکم محال است که محرک برای چیزی باشد که داخل تکوین و پیدایش موضوع حکم باشد، بلکه تأثیر و تحریکش منحصر در گستره‌ی متعلقش می‌باشد. (ص ۱۲۲)

۱۶. مقدمات حکم به دو گونه‌اند: یا مسائلی هستند که وجود متعلق حکم معلق بر آن‌ها است... و یا مقدماتی‌اند که داخل در تکوین و پیدایش موضوع حکم می‌باشند... قسم دوم از مقدمات به گونه‌ای هستند که خود حکم متوقف بر آن‌ها است... اما سلسله‌ی اول از مقدمات مکلف مسئول ایجاد آن‌ها می‌باشد یعنی مکلف به نماز می‌بایست وضو بگیرد تا نماز بخواند... بر خلاف حج که شخص لازم نیست استطاعت به دست آورد تا حج بر او واجب شود و به حج برود. (ص ۱۲۴)

۱۷. گاهی وجوب به عملی تعلق می‌گیرد که مرکب از اجزاء و افعال متعددی می‌باشد مانند وجوب نماز... در این حالت هم خود عمل واجب می‌شود (به وجوب استقلالی) و هم تمام اجزاء داخلی آن (به وجوب ضمنی)... وجوب هر جزء از نماز مرتبط می‌شود با وجوب اجزاء دیگر زیرا همگی تحت یک وجوب استقلالی قرار دارند، در نتیجه رابطه‌ی تلازم در داخل حکم واحد بین وجوبات ضمنیه پیدا می‌شود. (ص ۱۲۶)

در مسیر تولید روش استنباط احکام شرعی از متون دینی، عقل به عنوان یک ابزار وارد عمل شده و این چند بحث مستند به عقل و بدون تکیه به عرف یا عقلا حاصل شده‌اند. بنابراین در عنوان استناد عقلی جای می‌گیرند.

۱۸. برای شناخت قاعده‌ی عملیه‌ی اساسی‌ای که در پناه آن خواهیم توانست به سؤالات «آیا در مقابل حکم مجهول احتیاط واجب است؟» پاسخ دهیم ناگزیریم به نقطه‌ای رجوع کنیم که منشأ حکم ما به لزوم اطاعت شارع بود و بررسی کنیم که آیا احتیاط در حالت شک و عدم وجود دلیل بر حرمت را بر ما واجب می‌نماید یا خیر... صحیح در نظر ما این است که اصل در هر تکلیف احتمالی احتیاط است در نتیجه‌ی شمول حق طاعت مولا بر تکالیف محتمل. (ص ۱۳۱)

این بحث با توجه به رجوع به اثبات اصل تکلیف، خارج از علم اصول تلقی شده و در علم کلام

می‌بایست مطرح گردد.

۱۹. قاعده‌ی عملیه‌ی اساسی‌ای که از آن بحث کردیم بنا بر حکم شارع تبدیل به قاعده‌ی عملیه‌ی ثانویه‌ای می‌شود که اصالة البرائة است یعنی عدم وجوب احتیاط. علت این تبدیل علم ما به بیان شارع است مبنی بر این که او آن قدر به تکالیف محتمله اهتمام ندارد تا منتهی به وجوب احتیاط بشود بلکه راضی به ترک احتیاط می‌باشد. دلیل ما بر این ادعا نصوص شرعی متعددی است که وارد شده. (ص ۱۳۳)

مشخص است که با وجود استناد به روایت در تولید این قاعده، باید آن را اسنادی و مربوط به فقه‌الاستنباط دانست.

۲۰. گاهی شما می‌دانید که برادر بزرگ‌ترتان به مکه سفر کرده است، گاهی نیز شک دارید که او به مکه رفته است یا خیر، ولی در هر صورت مطمئن هستید که یکی از برادرانتان (بزرگ‌تر یا کوچک‌تر) به مکه رفته است. گاهی نیز اتفاق می‌افتد که اساساً در سفر به مکه شک دارید و نمی‌دانید صورت گرفته یا خیر. سه حالت رخ می‌دهد که حالت اول را «علم تفصیلی» می‌نامند ... حالت دوم را «علم اجمالی» ... و حالت سوم را «شک بدوی» ... در برابر حکم شرعی نیز این حالات سه‌گانه برای ما پیدا می‌شود. (ص ۱۳۴)

۲۰/۱. بین شک بدوی و شک در علم اجمالی تفاوت وجود دارد، شک بدوی داخل قاعده ثانویه یعنی اصالت براءت می‌شود، در حالی که شک در علم اجمالی داخل قاعده اولیه یعنی احتیاط. (ص ۱۳۸)

۲۰/۲. اگر دو ظرف آب در اختیار داشتید که یکی از آن‌ها نجس بود ولی نمی‌دانستید کدام ... سپس اتفاقاً نجاستی در یکی از آن‌ها پیدا می‌کردید و به نجاست آن ظرف یقین می‌نمودید، علم اجمالی شما به واسطه‌ی علم تفصیلی زائل می‌گشت ... به این مطلب در عرف اصولی «انحلال علم اجمالی به علم تفصیلی در یکی از طرفین و شک بدوی در طرف دیگر» می‌گویند. (ص ۱۳۹)

۲۰/۳. گاهی ممکن است نوع شک مشخص نگردد که شک بدوی است یا شک همراه با علم اجمالی ... این مانند مسأله دوران امر بین اقل و اکثر است. (ص ۱۴۰)

قواعد طرح شده در این قسمت تنها با اتکای به عقل استخراج شده است.

۲۱. در شریعت اصل دیگری مانند اصل براءت وجود دارد به نام استصحاب ... شارع حکم کرده بر مکلف که نسبت به مطلبی که یقین به آن داشته سپس در آن دچار شک شده التزام عملی داشته باشد و به یقینش عمل نماید نه به شکش. (ص ۱۴۱)

همین که می‌فرمایند مانند اصالت براءت است و همین که نام شریعت را مطرح می‌کنند بهترین دلیل است بر اسنادی بودن این قاعده و داخل شدن آن در فقه الاستنباط.

۲۱/۱. یقین سابق شرط اساسی جریان استصحاب است. این یقین گاهی به یک حکم عام تعلق می‌گیرد (شبهه حکمیّه) ... و گاهی به موضوع یک حکم (شبهه موضوعیّه) ... بعضی منکر جریان استصحاب در شبهه حکمیّه هستند و آن را مختص شبهه موضوعیّه می‌دانند. شکی نیست که شبهه موضوعیّه قدر متیقن جریان استصحابی است که از روایات بر می‌آید ... لکن این مطلب مانع از تمسک به اطلاق کلام امام علیه السلام که فرموده «لا تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ» نمی‌شود ... کسی که مدعی اختصاص استصحاب به شبهات موضوعیّه است باید قرینه‌ای بر این اطلاق ارائه نماید. (ص ۱۴۲)

هم چنان استناد به روایت ادامه دارد و در اسنادی بودن این بحث نیز شکی نیست.

۲۱/۲. شک در بقاء حالت سابقه شرط اساسی دیگری است که بدون آن استصحاب جاری نمی‌شود ... این شک یا «شک در رافع» است، اگر حالت سابقه طبعاً امتداد زمانی داشته باشد، و یا «شک در مقتضی» است، اگر حالت سابقه به خودی خود در وقت معینی به انتها می‌رسد و ما شک در بقاء آن نماییم در نتیجه‌ی احتمال به انتها رسیدن طبیعی آن ... بعضی منکر جریان استصحاب در «شک در مقتضی» شده‌اند ... صحیح تمسک به اطلاق دلیل استصحاب است. (ص ۱۴۳)

رجوع بحث به دلیل استصحاب که دلیلی شرعی است دال بر اسنادی بودن این بحث است.

۲۱/۳. اصولیون متفق‌اند در این که «وحدت موضوع» از شرایط استصحاب است. یعنی شک دقیقاً بر همان حالتی عارض شود که یقین سابق به آن تعلق گرفته بود. (ص ۱۴۴)

عدم استناد به شرع و نام بردن از اصولیون قرینه‌ای است بر عقلی بودن این بحث و داخل در استناد

(یعنی روش) شدن آن.

۲۲. معنای تعارض بین دو دلیل محرز تنافی مدلول آن دو دلیل است (دلیل محرز قسیم اصل عملی است) که با توجه به تقسیمات موجود در ادله‌ی محرز چند حالت مختلف پیدا می‌کند. (ص ۱۴۵)

بحثی است که مستند آن عقل است، نه ارتباطی به عرف دارد و نه عقلا. عقل در می‌یابد که هرگاه تعارض بین دو دال پیدا شد منصرف به تعارض موجود در مدالیل آن‌ها می‌شود.

۲۲/۱. در حالت تعارض بین دو دلیل لفظی قواعدی پیاده می‌شود که پنج نمونه از آن‌ها را می‌آوریم:

۱. محال است دو کلام از معصوم علیه السلام یافت شود که هر کدام از آن دو به صورت قطعی بر حکمی دلالت نماید که با دیگری در تعارض است، زیرا چنین چیزی به وقوع معصوم علیه السلام در تناقض منجر می‌شود و این محال است.

۲. گاهی یکی از متعارضین نص صریح است و دیگری با ظهورش آن را نفی می‌کند ... باید به کلام صریح قطعی عمل کرد چرا که علم به حکم شرعی می‌آورد و کلام دیگر را خلاف ظهورش معنا نمود.

۳. گاهی موضوع حکمی که یکی از دو روایت بر آن دلالت می‌کند گستره‌ی کوچک‌تری از موضوع حکم دیگری دارد ... سابقاً گفتیم که قرینه مقدم بر ذی‌القرینه است.

۴. گاهی یکی از دو کلام دال بر ثبوت حکمی برای موضوعی است و کلامی دیگر در حالت مشخصی موضوع را نفی می‌کند، مثلاً می‌گوید «بدهکار مستطیع حج نیست» نسبت به حکم وجوب حج بر مستطیع ... دومی «حاکم» نامیده شده و اولی «محکوم» و به حاکم عمل می‌شود.

۵. اگر هیچ کدام از متعارضین صریح و قطعی نبودند و هیچ یک نیز صلاحیت قرینه واقع شدن برای دیگری را نداشتند ... جائز نیست به هیچ کدام از دو دلیل عمل شود چرا که هر دو در یک سطح‌اند. (ص ۱۴۵)

برای هر پنج قاعده‌ی ذکر شده دلیل عقلی آورده شده است بنابراین جا دارد که در ردیف «استناد عقلی» جای گیرند، لکن بعضی از این قواعد مستند شرعی نیز دارند که آن‌ها را اسنادی می‌کند. به عنوان مثال استدلال عقلی بر قاعده‌ی پنجم تمام نیست، در کتب مفصل‌تر (مانند حلقه‌ی ثانی و ثالث) استدلال به روایت برای این قاعده آورده شده است.

۲۲/۲. چند قاعده برای تعارض دلیل لفظی با دلیل غیر لفظی یا تعارض بین ادله‌ی غیر لفظی:

۱. ممکن نیست که دلیل لفظی قطعی با دلیل عقلی قطعی تعارض نماید ... زیرا به تکذیب معصوم علیه السلام منجر گشته که آن هم محال است.

۲. در حالت تعارض بین دلیل لفظی با دلیلی که لفظی نیست و قطعی هم نیست دلیل لفظی مقدم داشته می‌شود، چرا که دلیل لفظی حجّت است ولی دلیل غیر لفظی حجّت نیست مگر این که به قطع برسد.

۳. اگر دلیل لفظی غیر صریح با دلیل عقلی قطعی تعارض نمود دلیل عقلی مقدم می‌شود. دلیل عقلی یقین و علم به حکم شرعی می‌دهد ولی دلیل شرعی تنها با ظهورش مقابل دلیل عقلی ایستاده است و ظهور به حکم شارع تا زمانی حجّت دارد که علم به بطلانش حاصل نشود.

۴. اگر دو دلیل غیر لفظی با هم تعارض نمودند محال است که هر دو قطعی باشند چه این که این به تناقض می‌انجامد، اگر هم یکی قطعی بود همان مقدم می‌شود. (ص ۱۴۸)
در این چهار قاعده از حوزه‌ی عقل بیرون نرفته است، همه استنادی عقلی می‌باشند.

۲۳. حالت بارز تعارض در اصول عملیه بین برائت و استصحاب می‌باشد ... اخذ به استصحاب می‌شود ... زیرا در استصحاب به نظر می‌رسد که اصلاً یقین زائل نشده است و حکم به تمسک به یقین شده است و این نافی شکی است که موضوع اصالت برائت است ... یعنی دلیل استصحاب حاکم بر دلیل برائت است. (ص ۱۵۰)

اتکای به عقل در استدلال مشهود است.

۲۴. و اکنون به فرض تعارض بین دلیل محرز و اصل عملی رسیده‌ایم ... اگر دلیل قطعی باشد فرض تعارض ممکن نیست ... قاعده‌ی عملی تنها در شک جاری می‌شود ... در شک بین امارات (دلیل محرز غیر قطعی یعنی ظن معتبر) و اصول نیز اصولیون قائل به تقدّم امارات بر اصول هستند، زیرا دلیل ظنی با حکم شارع به حجّت در جای دلیل قطعی می‌نشیند و جایی برای تمسک به اصل باقی نمی‌گذارد ... اماره نیز حاکم بر اصول عملیه است. (ص ۱۵۰)

در این استدلال نیز به عقل رجوع شده است.

پایان